

قرآن

و

نکاح طفل نابالغ

عواقب بد نکاح اجباری

روایات نادرست

در باره نکاح عائشه رضي الله عنها

حکمتیار

قرآن

و

نکاح طفل نابالغ

عواقب بد نکاح اجباری

روایات نادرست مربوط به نکاح عائشه رضي الله عنها

حکمتیار

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه	۱-----
قرآن و شرائط صحت نکاح	۴-----
روایات غیر صحیح و موجب فتنه درباره ازدواج عائشه رضی الله عنها	۱۳-----
نکاح دختر خردسال و تفسیر و تعبیر نادرست یک آیه	۱۸-----
نکاح نابالغان و روایات مربوط به آن	۲۳-----
انگیزه و عوامل اتهام‌ها و تبلیغات علیه عائشه رضی الله عنها	۳۴-----
در جواب پرسش‌ها و تشویش‌های یکی از خوندگان این رساله	۳۶-----

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در این روزها یکی دیگر از فتوی‌ها و فرامین حکومتی با موجی از انتقادات و تبلیغات روبه‌رو شد؛ کار به آنجا کشید که تقبیح و محکومیت شدید سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر را در پی داشت و دشمنان اسلام نیز از آن به عنوان ابزاری تبلیغاتی علیه اسلام بهره‌برداری گسترده نمودند. از این فتوی چنین برمی‌آمد که نکاح دختران خردسال و کم‌سن جائز است؛ مفتی‌های سرکاری آن را مطابق مذهب حنفی تبلیغ کردند و سخنگویان حکومت نیز گفتند: ما بر اساس مذهب خود عمل می‌کنیم.

خواستم در این باره نوشته‌ای کوتاه داشته باشم؛ آن آیه صریح و روشن قرآن را در برابر خوانندگان بگذارم که صحت نکاح را از لحاظ جسمی به رسیدن به سن جوانی و بلوغ و از لحاظ معنوی و فکری به رشد و پختگی عقلی مشروط ساخته است؛ و نیز رهنمود رسول الله صلی الله علیه وسلم را یادآور شوم که می‌فرماید: نکاح زن بیوه و دختر باکره تنها در صورتی صحیح است که با آنان مشوره شده باشد و به آن رضایت داشته باشند. همچنین خواستم متذکر شوم که شریعت اسلامی؛ در کنار شرط اساسی «ایجاب» و «قبول»، تعیین مهر و حضور دست‌کم دو شاهد را نیز برای صحت نکاح ضروری دانسته است. با وجود این رهنمودها و احکام صریح؛ چگونه کسی جرأت می‌کند نکاح کودک نابالغ و نکاح مبتنی بر جبر و اکراه را جائز بشمارد؟!

نوشته ام را برای اظهار نظر و ارائه مشوره به برخی از دوستان آگاه و دین‌شناس فرستادم؛ با توجه به مشوره‌های آنان و اهمیت موضوع؛ ناگزیر شدم بحث را اندکی مفصل‌تر دنبال کنم. در همین مدت؛ کوتاه داستان سه حادثه را از برخی افراد شنیدم که مرا به بررسی تفصیلی این موضوع بیشتر

ترغیب کرد: ۱- در ایالت خیبر پختونخوا؛ دختری پشتون از سوی خانواده خود و بدون رضایت و موافقتش؛ به ازدواج مردی درآمده بود که هیچ علاقه‌ای به او نداشت. او که نه مانند برخی دیگر دختران مظلوم توانسته بود فرار کند و نه قادر به خودکشی؛ سرانجام تصمیم گرفت شوهرش را مسموم کند؛ زهر را در یک گیلان دوغ محلی ریخت، شوهرش دیر به خانه رسید و دختر آن گیلان را در یخچال گذاشت؛ هنگامی که شوهر به خانه آمد؛ همه اعضاء خانواده بر سر سفره گرد آمده بودند و برای همگان دوغ آماده شده بود؛ کسی از روی ناآگاهی همان گیلان آلوده به زهر را نیز در آن دوغ ریخته بود و همه از آن نوشیدند؛ در نتیجه؛ شوهر دختر، پدر شوهر، مادر شوهر، دو برادر شوهر و ده تن دیگر که هشت تن از آنان کودک بودند؛ از آن نوشیدند؛ پانزده نفر جان باختند و سه نفر به شفاخانه منتقل شدند. عامل اصلی و بنیادی این فاجعه دردناک نکاح اجباری بود. ۲- حادثه دوم در پکتیا رخ داد؛ دختری دیگر نیز بدون رضایت خود به ازدواج مردی درآمده بود؛ او پیش از مراسم ازدواج با جوان مورد علاقه خود فرار کرد. خانواده‌اش نتوانستند او را پیدا کرده و به خانه بازگردانند. سرانجام به گونه‌ای برایش پیام فرستادند که اگر به خانه بازگردد؛ با عزت و احترام به عقد همان جوان مورد علاقه‌اش درخواهد آمد. دختر نیز باور کرد و بازگشت؛ اما خانواده‌اش هم او و هم آن جوان را به قتل رساندند. ۳- حادثه سوم مربوط به خانواده‌ای هزاره است؛ دختر مظلومی از این خانواده نیز با جبر و اکراه به ازدواج مردی درآمده بود که از او نفرت داشت؛ تا آخرین لحظه کوشید پدر و مادر خود را قانع کند و از این ازدواج اجباری مانع شوند؛ اما موفق نشد. مراسم ازدواج برگزار شد و مطابق رسم قوم و محل؛ عروس را بر اسبی آراسته سوار کردند، مهار اسب در دست داماد بود و همراه کاروان عروسی از خانه پدر به سوی خانه شوهر حرکت کردند. هنگامی که به مقصد رسیدند و خواستند عروس را از اسب پایین بیاورند؛ متوجه شدند که جان سپرده است. بعداً معلوم شد که پیش از آن زهر خورده بود.

این حوادث نشان می‌دهد که ازدواج‌های اجباری تا چه اندازه گسترش یافته و پیامدهای آن تا چه حد دردناک، زشت و مرگبار است. علت اصلی آن جهل، ناآگاهی از رهنمودهای دینی و نیز فتوای نادرست است. مسئولیت

این حوادث بر عهده ملاها و مفتی‌هایی است که هم نکاح مبتنی بر زور و اجبار را جائز می‌دانند و هم نکاح کودکان و دختران خردسال را. این در حالی است که قرآن؛ این کتاب منیر و مبین پروردگار ما؛ بلوغ و رشد را از شرایط اساسی نکاح قرار داده و نکاح مبتنی بر جبر و اکراه را عملی ناسازگار با ایمان به الله متعال و روز آخرت دانسته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز فرموده‌اند که زن بیوه و دختر باکره بدون رضایت و موافقت خودشان به نکاح در نمی‌آیند و نکاحی را که بدون رضایت دختر انجام شده بود فسخ نمودند.

امیدوارم با نگارش این رساله؛ بخشی از مسئولیت‌های ایمانی ام را در زمینه دعوت الی الخیر، امر بالمعروف و نهی عن المنکر ادا کرده باشم. از الله متعال مسئلت دارم که به امت اسلامی به طور عام و به مردم افغانستان به گونه خاص توفیق عطاء فرماید تا در برابر این فتنه‌ها، اعمال ضد اسلامی و فتواهای نادرست؛ جهادی مؤثر و آگاهانه را آغاز کنند؛ تا هم خود و خانواده‌های شان را از پیامدهای ناگوار آن حفظ نمایند و هم از مظلومان سراسر امت اسلامی دفاع کنند. آمین.

حکمتیار

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن و شرائط صحت نکاح

آیا شرط اساسی برای صحت نکاح؛ بلوغ (رسیدن به سن جوانی) است؛ یا نکاح دختر خردسال نیز جائز است؟

ایجاب و قبول؛ دو رکن اساسی نکاح چه نقشی در صحت نکاح؟ آیا نکاح کودکان و نابالغان با این شرط تعارض ندارد؟

آنچه ما آن را بلوغ می‌نامیم؛ قرآن این حالت را با چه تعبیری یاد کرده است؟ آیا در رهنمودهای قرآن چیزی وجود دارد که نکاح هر فرد بالغی را صحیح بداند؛ هرچند از لحاظ عقل و درایت آن‌قدر ناتوان باشد که نتواند یک خانواده سالم را تشکیل داده و اداره کند؟

اگر نکاح فردی که از لحاظ جنسی ناتوان و معذور است؛ از نظر شرعی اشکال دارد؛ پس نکاح فردی که از لحاظ عقلی ناتوان است چگونه صحیح خواهد بود؟

آیا برای صحت هر عقد و پیمان مالی و اجتماعی، رضایت و موافقت طرفین عقد و پیمان شرط اساسی نیست؟ اگر چنین است؛ پس عقد کودک چگونه می‌تواند جائز شمرده شود؟

چرا قرآن برای مردان ازدواج‌کننده از تعبیر «مُحْصِنِينَ» و برای زنان ازدواج‌شونده از تعبیر «مُحْصَنَات» استفاده کرده است؟ و معنی این تعبیر چیست؟

این‌ها پرسش‌هایی اند که پاسخ‌های دقیق آن‌ها ما را کمک می‌کند تا حقیقت نکاح را از دیدگاه اسلام درک کنیم.

پیوند نکاح میان دو انسان، چنان مهم و ارزشمند است که هیچ قرارداد دیگر انسانی با آن برابری نمی‌کند؛ قراردادی که به وسیله آن می‌توان بنیاد یک خانواده سلیم و سازنده را گذاشت؛ خانواده‌ای که سلامت جامعه بزرگ انسانی را تضمین و تأمین کند. خانواده نخستین خشت اساسی بنای جامعه

انسانی است؛ اگر این خشت سست باشد و کج نهاده شود، موجب فروپاشی همه بناء می‌شود. اسلام به پیمان نکاح به حدی ارزش و اهمیت می‌دهد که گسستن آن را بزرگترین خواست ابلیس و سالار شیاطین تلقی می‌کند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم این موضوع را در قالب مثالی آموزنده چنین ترسیم نموده‌اند:

عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، (وفي رواية: فَيَفْتِنُونَ النَّاسَ) فَأَذْنَاهُمْ مِنْهُ مَنْزِلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً، يَبْجِيءُ أَحَدَهُمْ، فَيَقُولُ: فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ: مَا صَنَعْتَ شَيْئًا، قَالَ: وَيَبْجِيءُ أَحَدَهُمْ، فَيَقُولُ: مَا تَرَكْتُهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ، قَالَ: فَيُذْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ: نِعَمَ أَنْتَ أَنْتَ" مسند احمد

از جابر رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ابلیس تختش را بر آب قرار می‌دهد؛ سپس دسته‌های خود را (برای افساد مردم) می‌فرستد؛ نزدیک‌ترین آنان به او کسی است که بزرگ‌ترین فتنه را پدید آورده باشد. یکی از آنان می‌آید و می‌گوید: چنین و چنان کردم؛ ابلیس می‌گوید: هیچ کاری نکرده‌ای. سپس دیگری می‌آید و می‌گوید: او را رها نکردم تا میان او و همسرش جدایی افکندم؛ آن‌گاه ابلیس او را به خود نزدیک می‌کند (و در آغوش می‌گیرد) و می‌گوید: همین تو خیلی خوبی!»

یعنی برای ابلیس؛ این سرکرده شیاطین، فتنه‌ای که به فروپاشی یک خانواده و جدایی زن از شوهرش بینجامد؛ از زنا، دزدی، شراب‌خواری، قمار و بسیاری از گناهان بزرگ دیگر بارزش‌تر و مهم‌تر است. او می‌داند که خانواده سالم، جامعه سالم را به وجود می‌آورد؛ و فروپاشی خانواده به فروپاشی جامعه منتهی می‌شود. خانواده مدرسه و سنگر امنی برای تربیت فرزندان و حفظ آنان از فساد و فتنه‌ها است؛ و با ویرانی آن؛ جامعه نیز ویران می‌شود. همان‌گونه که تشکیل یک خانواده سالم به سلامت و توانایی جنسی دو طرف نیاز دارد، بیش از آن و پیش از آن به سلامت و توانایی عقلی، اخلاقی و معنوی و به تعبیر قرآن؛ به «رشد» نیازمند است.

نکاح در اسلام حیثیت تعهد و پیمانی محکم را دارد که به موجب آن دو انسان (مرد و زن) بنیان یک زندگی مشترک جدید را می‌گذارند، خانواده‌ای نو پدید می‌آورند، شرایط دوام و استمرار نسل را فراهم می‌کنند، محیطی امن برای پرورش و تربیت فرزندان ایجاد می‌نمایند و تعهد می‌کنند که نیاز جنسی شان را از راهی مشروع و پاک برطرف می‌سازند؛ نیازی که اگر به شیوه‌ای صحیح و قانونی مهار و اداره نشود، منشأ فتنه‌ها، آشوب‌ها و قتل‌ها می‌شود. با پیمان نکاح؛ هر دو طرف متعهد می‌شوند که در مسیر زندگی در کنار هم حرکت کنند و همراهی آنان بر وفاداری، اخلاص، محبت و صداقت استوار باشد؛ آغوش هر یکی برای دیگری پناهگاهی باشد که او را از بسیاری آسیب‌ها؛ از جمله انحرافات جنسی حفظ می‌کند.

اسلام علاوه بر توافق و تعهد صادقانه زن و مرد، لازم می‌داند که نکاح با رضایت و توافق خانواده‌ها و اولیاء آنان نیز انجام شود؛ هدف آن تشکیل خانواده و داشتن فرزند باشد، عقد نکاح آشکار و قانونی باشد و دیگران نیز از آن آگاه شوند؛ از همین رو؛ اسلام برگزاری ولیمه و دعوت مردم را سنتی پسندیده دانسته و حتی استفاده از دف را نیز مجاز شمرده است؛ تا دیگران از این پیمان و تعهد آگاه شوند و پس از این نکاح آشکار؛ همه اعضاء جامعه به آن احترام بگذارند و حدود قانونی آن را رعایت کنند؛ همان‌گونه که حدود مالکیت‌های مشروع خود و دیگران را رعایت می‌کنند و تجاوز از آن را تعدی و ستم می‌شمارند.

اسلام می‌گوید: نکاح باید با هدف داشتن فرزند انجام شود، نه صرفاً برای ارضاء غریزه جنسی؛ کسانی که ازدواج می‌کنند باید (محصنین و محصنات) باشند؛ نه «مسافحین و مسافحات»؛ به همین دلیل قرآن برای مردان ازدواج‌کننده صیغه «محصنین» و برای زنان ازدواج‌شونده صیغه «محصنات» را برگزیده است. این دو لفظ از ریشه «حصن» گرفته شده‌اند؛ که به معنای بناء و قلعه استوار و محکم است. بنابراین: «محصن» یعنی کسی که در قلعه استوار نگهبان خانواده خویش است و «محصنه» یعنی زنی که در آن بناء استوار و مصون حفظ و نگهداری شده است؛ یعنی نکاح به منزله یک قلعه مستحکم تلقی شده است؛ زن و شوهر به وسیله آن پیوندی استوار و محکم برقرار می‌کنند و پایه‌های خانواده نو و مستحکم را می‌گذارند. هدف

آن استمرار نسل و داشتن فرزند است. این پیمان نه سست است، نه کوتاه مدت و موقت و نه صرفاً وسیله‌ای برای ارضاء موقت غریزه جنسی. قرآن کریم این حقیقت را با رهنمود حکیمانه چنین بیان می‌کند:

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَفِّحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ... ﴿۵۰﴾ النساء

و هر کی از شما توان مالی اش چنان نباشد که با زنان آزاد مؤمن ازدواج کند؛ پس از میان کنیزان مؤمن که در اختیار شما هستند همسر اختیار نماید. و الله به ایمان شما آگاه‌تر است؛ شما همه از یکدیگرید، پس آنان را با اجازه صاحبان‌شان به نکاح درآورید و مهرشان را به شیوه‌ای پسندیده بپردازید؛ در حالی که زنانی پاکدامن خواهند بود نه هوسران و نه کسانی که دوست و معشوق پنهانی می‌گیرند.

در این آیه؛ درباره کسانی سخن گفته شده که از نظر مالی ناتوان‌اند؛ نه توان پرداخت مهر زن آزاد را دارند و نه توان تأمین هزینه‌های زندگی او را؛ درباره آنان این رهنمودها را دارد:

- با کنیزان مؤمن ازدواج کنند.
- به ظاهر ایمان آنان اکتفا نمایند؛ زیرا حقیقت درون انسان‌ها را جز الله متعال کسی نمی‌داند.
- نکاح با کنیز را مایه ننگ و عار ندانند؛ زیرا او نیز مانند شما انسان است.

- این ازدواج باید با اجازه مالک او انجام شود.
- مهر او باید به شیوه‌ای شایسته و اندازه مناسب پرداخت شود.
- هدف از این ازدواج ورود به چارچوب نکاح و تشکیل خانواده باشد.
- نکاح نباید قراردادی موقت و کوتاه مدت برای ارضاء غریزه جنسی باشد؛ به گونه‌ای که شکل «زنا قانونی» را به خود بگیرد.
- این پیمان باید آشکار، پاک و رسمی باشد؛ نه رابطه‌ای پنهانی شبیه

داشتن دوست و معشوق مخفی.

باید توجه داشته باشیم که در این آیات چند کلمه برای بیان مفاهیم خاصی به کار رفته است: لفظ «أجور» برای مهر انتخاب شده است؛ در همه آیاتی که در ارتباط با نکاح؛ لفظ «أجور» در آن‌ها آمده؛ معنای آن فقط و فقط «مهر» است و هیچ معنای دیگری ندارد. در هر شش آیه‌ای که أجور به کار رفته؛ مقصود همان مهر است.

کسانی که «أجور» را به جای مهر؛ به معنای عوض و بهای نکاح و رابطه جنسی موقت می‌گیرند؛ مرتکب تحریفی بسیار زشت و نفرت‌انگیز می‌شوند؛ زیرا قرآن در رابطه به رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِيَّاتِ أُجُورَهُنَّ ... ﴿٥٠﴾ الأحزاب

ای پیامبر! زانی را برای حلال کرده ایم که أجور (مهر) شان را داده ای ... و در رابطه به مؤمنان می‌فرماید که أجور (مهور) شان را چون فریضه الهی به آنان بدهید:

.... فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ﴿٤٦﴾ النساء

در آیه ۲۴ و ۲۵ سوره النساء؛ زنان ازدواج‌شونده با لفظ و تعبیر «مُحْصَنَات» یاد شده‌اند؛ و این با نهایت وضوح و قاطعیت نشان می‌دهد که این ازدواج نه کوتاه‌مدت است و نه سست و موقتی.

عبارت (غَيْرَ مُسْفِحَةٍ) توضیح بیشتری می‌دهد که این ازدواج برای هوسرانی و ارضاء موقت غریزه جنسی نیز نیست.

عبارت (وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ) بیان می‌کند که این رابطه نباید در قالب دوستی و رابطه جنسی پنهانی باشد.

این شرایط تنها برای زنان مقرر نشده؛ بلکه درباره مردان نیز وضع شده است؛ آنجا که قرآن می‌فرماید:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي

اَلْحَدَانِ ۞ المائدة

در این آیه آمده است: «امروز همه چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردانیده شد؛ و غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما نیز برای آنان حلال است. همچنین زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن کسانی که قبل از شما به آنان کتاب داده شده است، برای تان حلال اند؛ به شرط آنکه:

- مهر آنان را بپردازید؛
 - در حالی که خواهان ازدواج باشید؛
 - نه هوسران و زناکار؛
 - و نه از زمره کسانی که معشوقه‌ها و روابط پنهانی اختیار می‌کنند.»
- در این آیه مبارکه؛ از زاویه‌ای دیگر نیز به مسئله حلال و حرام پرداخته شده است؛ خواه چیزی در اختیار مؤمن باشد یا غیر مؤمن.
- در این باره چند رهنمود ارائه شده است:
- امروز همه چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده‌اند.
 - غذای پاک اهل کتاب نیز برای شما حلال است.
 - غذای شما نیز برای آنان حلال است؛ و شما مجاز هستید که به آنان غذا بدهید.

- همان‌گونه که ازدواج با زنان مسلمان برای شما جائز است، ازدواج با زنان پاکدامن اهل کتاب نیز جائز است؛ زنانی که می‌خواهند از طریق پیمان استوار ازدواج، با شما خانواده‌ای مشترک تشکیل دهند؛ اما با چند شرط:
- مهر آنان را بپردازید.

- آنان را برای حفظ و نگهداری در چارچوب ازدواج به همسری بگیرید؛ نه برای آنکه چند روزی نیاز جنسی خود را برطرف کنید و نه به گونه‌ای که این ازدواج شبیه رابطه جنسی موقتی و پنهانی باشد.

- مراقب باشید که این ازدواج شما را به سوی کفر متمایل نکند؛ و با زنانی از اهل کتاب ازدواج نکنید که به ایمان شما زیان برسانند و آخرت شما را تباه سازند.

بسیار شگفت‌آور است که کسی به قرآن ایمان داشته باشد، این آیات روشن را دیده و خوانده باشد و معنای آن‌ها را نیز فهمیده باشد؛ اما باز

هم از جواز نکاح موقت و جواز ازدواج کودکان سخن بگوید! افسوس بر حال کسانی که چنین سخنان نادرستی را مطرح می‌کنند؛ و صد افسوس بر حال کسانی که این سخنان مخالف قرآن، عقل و فطرت انسانی را می‌پذیرند. آری؛ پدر و مادر حقوق فراوانی بر فرزندان خود دارند؛ اما چند حق به آنان داده نشده است:

- پدر و مادر حق کشتن فرزند خود را ندارند؛ خواه این کار به سبب فقر موجود باشد یا به علت ترس از فقر احتمالی.
 - حق فروش فرزند خود را ندارند.
 - حق ندارند فرزند خود را به زور و بدون رضایت و موافقت او به ازدواج وادار کنند؛ نه در دوران جوانی و بلوغ، و نه پیش از آن.
- اگر پدر و مادر در زمان جوانی و بلوغ فرزندان خود چنین حقی ندارند، در دوران کودکی؛ به طریق اولی چنین حقی را ندارد.
- ازدواج کودکان عملی است که هم با فطرت انسانی ناسازگار است، هم با رهنمود روشن قرآن که «رشد» را شرط صحت نکاح دانسته است و هم با هدفی که قرآن برای نکاح تعیین کرده؛ یعنی تشکیل خانواده و داشتن فرزند. افزون بر این؛ چنین ازدواجی نسبت به پسر و دختر ظلم و بی‌عدالتی است و بازی با سرنوشت و زندگی آنان.

ازدواج اجباری و برخلاف میل افراد، پیامدهای ناگواری دارد. اگر خوردن مال دیگران، مخصوصاً مال یتیم، به زور و غصب حرام است؛ پس سلب این حق اساسی از کودک؛ خاصتاً یتیم، که بتواند شریک زندگی آینده خود را آزادانه انتخاب کند، جرمی به مراتب بزرگ‌تر از غصب مال آنان است. قرآن در این باره می‌فرماید:

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَظْهَرٌ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾ البقرة

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و آنان به پایان عدت خود رسیدند؛ آنان را از ازدواج با همسر دلخواه‌شان باز ندارید، اگر هر دو به شیوه‌ای پسندیده با هم به توافق رسیده‌اند؛ این پندی است برای هر کی از شما به الله و روز

آخرت ایمان دارد. این کار برای شما پاکیزه‌تر و موجب تزکیه بیشتر است؛ و الله می‌داند و شما نمی‌دانید.

یعنی زنان بیوه را از ازدواج با مردی که خود می‌خواهند منع نکنید؛ خواه آن مرد همسر پیشین آنان باشد یا فردی دیگر؛ نه اعضاء خانواده باید مانع شوند و نه شوهر سابق.

برای جلوگیری از فساد اخلاقی در جامعه؛ بهترین راه آن است که زنان بیوه یا مطلقه آزاد باشند تا با مرد مورد علاقه خود ازدواج کنند. قرآن این کار را هم «أزکی» (موجب رشد و پاکیزگی بیشتر) و هم «أطهر» (پاک‌تر و سالم‌تر از نظر اخلاقی) معرفی کرده است.

در مقابل، ازدواج اجباری و جلوگیری از ازدواج زنان با مرد مورد علاقه آنان، هم با ایمان به الله و روز آخرت ناسازگار است و هم زمینه‌ساز فتنه‌ها و فسادهای اخلاقی در جامعه.

اسلام از یک سو به اولیاء زن بیوه یا مطلقه دستور می‌دهد که او را از ازدواج با مرد دلخواهش باز ندارند؛ اما از سوی دیگر، خود زن را نیز مکلف کرده است که در امر ازدواج رضایت ولی خود را در نظر بگیرد. هدف از این حکم آن است که ازدواج وسیله نزدیکی و پیوند میان خانواده‌ها باشد، نه منشأ دشمنی و نفرت.

در این زمینه، دو نکته اساسی باید مورد توجه قرار گیرد:

- اولیاء زن نباید خواست خود را بر او تحمیل کنند؛ نباید او را بی‌دلیل تحت فشار و آزار قرار دهند؛ بلکه باید اجازه دهند با فرد مورد علاقه خود ازدواج کند. قرآن این را هم از مقتضیات ایمان به الله و روز آخرت دانسته و هم وسیله‌ای برای جلوگیری از فساد اخلاقی.

- زن نیز نباید این کار را پنهانی و بدون حضور و آگاهی اولیاء خود انجام دهد؛ زیرا چنین رفتاری زمینه فتنه را فراهم می‌کند و موجب پیدایش کینه و دشمنی میان خانواده‌ها می‌شود.

روایت زیر این موضوع را به خوبی توضیح می‌دهد:

عَنْ قَتَادَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ أَنَّ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ كَانَتْ أُخْتُهُ تَحْتَ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا ثُمَّ حَلَّى عَنْهَا حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا ثُمَّ حَطَبَهَا فَحَمِيَ مَعْقِلٌ مِنْ ذَلِكَ أَنْفًا فَقَالَ

حَلَّى عَنْهَا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهَا ثُمَّ يَخْطُبُهَا فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ { وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ } إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَأَ عَلَيْهِ فَتَرَكَ الْحِمِيَّةَ وَاسْتَقَادَ لِأَمْرِ اللَّهِ. رواه البخاری.

قتاده از حسن روایت می‌کند که خواهر معقل بن یسار در نکاح مردی بود؛ آن مرد او را طلاق داد و رهایش کرد تا عدت‌اش پایان یافت. سپس (از کار خود پشیمان شد) و دوباره از او خواستگاری کرد؛ زن نیز به این ازدواج رضایت داشت؛ اما معقل از این موضوع برآشفته و گفت: در حالی که اختیار او را داشت، رهایش کرد؛ و اکنون دوباره خواستگاری می‌کند؟! پس میان آن دو مانع شد. در همین ارتباط الله متعال این آیه را نازل فرمود: { وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ... } تا آخر آیه: و هنگامی که زنان را طلاق دادید و آنان به پایان عدت خود رسیدند، آنان را از ازدواج با همسران‌شان باز ندارید...» پس رسول الله صلی الله علیه وسلم معقل را فراخواند و این آیه را برای او تلاوت فرمود. در نتیجه، معقل آن غیرت و تعصب نابجای خود را کنار گذاشت و در برابر فرمان الله گردن نهاد.

در این رابطه اعتراض کسانی بسیار بی‌اساس و نادرست است که می‌گویند: شرط موافقت پدر و مادر، ولی یا سرپرست در نکاح؛ شرطی برخلاف حقوق انسانی زن است؛ اما آنان نمی‌دانند که این موافقت چه اندازه اهمیت دارد و نادیده گرفتن آن چه مشکلاتی را باعث می‌شود.

به پیمانه ای که پدر و مادر آینده دختر و پسر خود را در نظر می‌گیرند و بر اساس تجربه‌های خویش می‌توانند راه درست را به آنان نشان دهند و مشوره مناسبی بدهند، خود دختر و پسر معمولاً چنین تجربه و شناختی ندارد. بسیار اتفاق می‌افتد که او بر اساس احساسات و عواطف تصمیم بگیرد، تحت تأثیر زیبایی ظاهری، لباس یا ظاهر کسی قرار گیرد و به تصمیمی احساسی سوق داده شود؛ در حالی که پدر و مادر آینده اولاد خود و زندگی خوب و آبرومندشان را در نظر می‌گیرند و قضیه را دقیق‌تر مطالعه نموده و به جنبه‌های توجه می‌کنند که دختر یا پسر شان با تجربه کمی که

از زندگی دارند؛ هرگز به آن متوجه نمی‌شوند.

در عین حال؛ وقتی اسلام رضایت زن را شرط اساسی نکاح قرار داده است، دیگر چه جایی برای چنین اعتراضی بی‌پایه باقی می‌ماند؟ این آقایان حاضر نیستند حتی بره و بُزغاله شان خودسرانه با گله دیگری برود؛ اما به دیگران می‌گویند دخترت می‌تواند بدون اطلاع تو و بدون آنکه تو را در جریان بگذارد، با کسی برود که او را برایش مناسب نمی‌دانی!

چرا از این زاویه به موضوع نگاه نکنیم که هم پدر و مادر و هم پسر و دختر باید راه مشوره، تفاهم، اقناع و استدلال را در پیش گیرند؛ نه راه زور و تهدید؟ در هر صورت، اختیار تصمیم نهایی باید به پسر و دختر واگذار شود.

روایات غیر صحیح و موجب فتنه درباره ازدواج عائشه رضی الله عنها

آفت و فتنه روایات موضوعی، جعلی، غیرمعتبر، غریب و ضعیف از لحاظ سند و از لحاظ متن مخالف قرآن؛ یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی بوده که برای اسلام و امت اسلامی مشکلات بی‌شماری پدید آورده است. دشمنان اسلام در طول چهارده قرن گذشته بهره‌برداری تبلیغاتی فراوانی از این روایات کرده‌اند. این روایات، هم حریم عقیدتی اسلام و هم اصول آن را هدف قرار داده‌اند. بسیاری از انحرافات مانند:

- آسیب رساندن به اصل توحید؛
- آمیختن خداپرستی با شخصیت‌پرستی؛
- شریک قرار دادن دیگران برای الله در عبادت، دعاء و استمداد؛
- نسبت دادن صفات مختص به الله متعال؛ به پیر، شیخ و مرشد؛
- توصیف الله با صفات انسانی؛
- در عرصه معاملات و امور اجتماعی نیز:
- مشروعیت بخشیدن به ربا (سود)؛
- جائز شمردن نکاح دختران خردسال؛
- مشروع جلوه دادن حکومت‌های زورگو و مستبد؛

- فتوی های مبنی بر واجب شمردن اطاعت از حاکمان مستبد؛
 - جایگاه آنان را فراتر از شوری و مشورت با مردم قرار دادن؛
 - اختیار تصرف دلخواه در بیت المال را به آنان دادن؛
 - و مخالفت با آنان را به منزله شورش و بغاوت تلقی کردن.
- همه این انحرافات از همین روایات جعلی و ساختگی سرچشمه گرفته‌اند و به وسیله همین روایات جعلی تقویت شده‌اند.

الله متعال به محدثان دلسوز پاداش فراوان عطاء فرماید که با جرأت و تلاش فراوان؛ صدها هزار روایت را بررسی و غربال کردند و تا حد زیادی روایات جعلی و ساختگی را شناسایی و حذف نمودند. اگر آنان چنین کاری نمی‌کردند، معلوم نیست که سرحد اختلافات مذهبی در امت اسلامی به کجا می‌کشید!!

الحمد لله که ما قرآن؛ این مشعل فروزان هدایت را در اختیار داریم؛ معیار دقیق و کامل حق‌شناسی که با امانت کامل از رسول الله صلی الله علیه وسلم و با اجماع صحابه به ما رسیده است؛ به گونه‌ای که می‌توانیم در پرتو آن، رأی و روایت صحیح را از آراء و روایات ضعیف و نادرست تشخیص دهیم.

بیاید این مسئله را اندکی بیشتر بررسی کنیم و ببینیم در این‌گونه روایات ضعیف درباره ازدواج کودکان و نابالغان چه گفته شده است. پیش‌تر دیدیم که قرآن در این باره چه می‌گوید؛ اکنون ببینیم روایات چه می‌گویند؟ حقیقت چیست و عقل و دانش چه داوری می‌کند؟

نخستین پرسش این است: آیا در قرآن درباره زمان مناسب ازدواج و سن دو طرف نکاح چیزی گفته شده است؟ آیا درباره هدف و فلسفه ازدواج، رهنمودهایی در قرآن وجود دارد که باید مورد توجه و تمکین قرار گیرد؟ آیا قرآن برای صحت نکاح، رسیدن به سن بلوغ و جوانی را شرط دانسته است؛ یا «رشد»؛ پختگی عقل و توانایی تشخیص را؟ پاسخ کوتاه و روشن این است: آری؛ قرآن برای همه این پرسش‌ها پاسخ دقیق و روشنی ارائه کرده است.

به این آیه توجه کنید:

وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ... ﴿٦﴾ النساء

و یتیمان را تا هنگامی بیازمایید که به مرحله نکاح برسند؛ پس اگر در آنان رشد و پختگی مشاهده کردید، اموالشان را به آنان بسپارید...»

در این راهنمود قرآن؛ چند دستور به سرپرستان و اولیاء یتیمان که مسئول نگهداری اموال آنان هستند داده شده است:

- در دوران سرپرستی و تربیت یتیمان، آنان را پیوسته بیازمایید؛ گاهی يك کار را به آنان بسپارید و گاهی کاری دیگر را. آنان را در خرید و فروشهای کوچک به کار بگمارید؛ این کار هم موجب تربیت بهتر آنان می شود و هم سبب می گردد تا هنگام رسیدن به مرحله ازدواج؛ از نظر ذهنی و عملی برای اداره اموال خود آماده شوند و تجربه کافی به دست آورند.

- این آزمایش را تا زمانی ادامه دهید که به «مرحله نکاح» برسند. آیه نگفته است تا زمانی که به بلوغ جنسی یا جوانی برسند؛ بلکه تعبیر «بلغوا النکاح: به حد نکاح رسیدند» را به کار برده است. قرآن برای رسیدن به بلوغ جنسی از تعبیر دیگری استفاده می کند: «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ: و هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ برسند.

اما در آیه مورد بحث؛ به این مقدار بسنده نشده؛ بلکه توضیح بیشتری داده شده و فرموده است: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ: پس اگر در آنان رشد و پختگی عقل مشاهده کردید؛ اموالشان را به آنان بسپارید.

از الفاظ آیه چنین فهمیده می شود که سرپرستان یتیم باید توجه کنند که آیا او از نظر رشد، عقل و درایت به مرحله ای رسیده است که بتواند خانواده ای موفق و سالم تشکیل دهد و از عهده اداره آن برآید یا نه؟ آیا شایستگی آن را دارد که اموالش به او سپرده شود یا خیر؟

بنابراین، تنها بلوغ معیار نیست؛ بلکه در کنار بلوغ، هوشمندی، رشد و پختگی او نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

در این آیه، «رشد» و «درایت» به عنوان یکی از شرایط صلاحیت و صحت نکاح و شایستگی دو طرف معرفی شده است.

از این آیه با نهایت وضوح دانسته می‌شود که نکاح دارای مرحله و زمان خاصی است؛ این زمان صرفاً رسیدن به بلوغ جنسی (جوانی) نیست؛ بلکه صلاحیت ازدواج، توانایی تشکیل خانواده، استعداد اداره زندگی مشترک و آنچه قرآن از آن به «رشد» تعبیر می‌کند؛ شرط اساسی آن است. چنانچه می‌فرماید:

«...حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...»
«...تا آنکه به مرحله نکاح برسند؛ پس اگر در آنان رشد و درایت مشاهده کردید، اموالشان را به آنان بسپارید...»

ترتیب الفاظ آیه نشان می‌دهد که عبارت «بَلَغُوا النِّكَاحَ» با عبارت «آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» چنان پیوند خورده که روشن می‌سازد «رشد» نشانه، نتیجه و لازمه رسیدن به مرحله نکاح است؛ زیرا هر دو عبارت با «فَإِنْ» پس اگر» به هم متصل شده‌اند و در کنار هم مفهوم واحد را بیان می‌کنند؛ و آن این است که شرط صحت و جواز ازدواج آن است که ولی یا سرپرست؛ در رفتار، گفتار و تصمیم‌های دختر و پسر که قصد ازدواج دارند؛ آن اندازه رشد، درایت، فهم و پختگی مشاهده کند که بتوانند مشترکاً خانواده‌ای موفق و پایدار تشکیل دهند.

آیا شگفت‌آور نیست که با وجود چنین رهنمود روشن قرآنی، عده‌ای ازدواج کودکان را جائز بدانند؛ آن هم بر پایه روایتی که از لحاظ سند؛ غریب است و از لحاظ متن نه تنها در سراسر قرآن هیچ شاهی برای آن یافت نمی‌شود، بلکه با تصریحات قرآن تعارض آشکار و جدی دارد؟! و با روایاتی نیز در تعارض‌اند که می‌گویند: صحت نکاح بیوه و دختر باکره به رضایت و موافقت خود آنان مشروط است. در اینجا دو نمونه از آن‌ها را پیش روی شما می‌گذارم:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّىٰ

تُسْتَأْمَرُ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ»، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟
قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». مسند أحمد

ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت می کند که فرمود: «زن بیوه تا زمانی که با او مشورت نشود؛ به نکاح داده نمی شود؛ و دختر باکره تا زمانی که از او اجازه گرفته نشود؛ به نکاح داده نمی شود.» عرض شد: ای رسول خدا! اجازه او چگونه است؟ فرمود: «این که سکوت کند.»

این روایت در همه این کتاب ها آمده است: مسند أحمد، صحیح مسلم، سنن الترمذی، صحیح ابن حبان، سنن الدارمی، السنن الکبری للبیهقی، سنن النسائی و کتب و منابع دیگر.

مفهوم این روایت آن است که نکاح دختر باکره یا زن بیوه بدون رضایت و اجازه آنان جایز و مشروع نیست. اگر زن عدم موافقت خود را با زبان، درهم کشیدن چهره، حرکت سر یا انگشت، یا به هر شکل دیگر اظهار کند، نکاح او باطل است. سکوت و اظهار نکردن مخالفت، نشانه رضایت شمرده می شود؛ به شرط آن که این سکوت ناشی از ترس یا اکراه نباشد. همچنین نباید شرایطی پدید آید که دختر در دل راضی نباشد، اما به سبب ترس، فشار یا شرم نتواند خواسته واقعی خود را بیان کند.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ جَارِيَةً بِكَرًا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَتْ أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ كَارِهَةٌ، فَخَيَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. مسند أحمد، سنن أبي داود، شرح السنة للبغوی، مسند أبي يعلى

الموصلی، سنن دارقطنی و

از ابن عباس روایت شده است که: دختری باکره نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و یادآور شد که پدرش او را در حالی به ازدواج درآورده که او از این ازدواج ناخشنود بوده است. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم به او اختیار داد (که میان ادامه ازدواج یا جدایی یکی را انتخاب کند). در روایت دیگر آمده است که میان آن دو جدایی افکند.

این روایات از آن جهت شایسته اعتبارند که مفاد آنها کاملاً با رهنمودهای قرآن سازگار است.

نکاح دختر خردسال و تفسیر و تعبیر نادرست یک آیه

برخی به آیه چهارم سوره الطلاق به گونه‌ای نادرست و غیر موجه استناد می‌کنند و این بخش آیه: (وَأَلَّيْ لَمْ يَحْضَنْ) را چنان تفسیر می‌نمایند که گویا مراد از آن دختران نابالغ است و گویا نکاح آنان جائز می‌باشد. آیه چنین است:

وَأَلَّيْ يَيْسَنْ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ ذِّسَائِكُمْ إِنْ أَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثُهُ أَشْهُرٍ
وَأَلَّيْ لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿١﴾ الطلاق

و آن زنان شما که از حیض ناامید شده‌اند؛ اگر دچار تردید شدید، عدت آنان سه ماه است؛ همچنین زنانی که حیض آنان متوقف شده است؛ و عدت زنان باردار آن است که وضع حمل کنند. و هر کی از الله پروا کند، الله در کار او آسانی پدید می‌آورد.

درباره این آیه چند نکته مهم باید مورد توجه قرار گیرد:

- هر نخستین آمیزش جنسی، در زن سبب تغییرات گسترده هورمونی می‌شود؛ تا بدن و اندام‌های مربوط به تولید مثل خود را با وضعیت جدید سازگار سازند. این عملیه ای بسیار پیچیده است، هورمون‌های خاصی در خون تولید می‌شوند و رحم برای پذیرش و نگهداری نطفه جدید آماده می‌گردد. اگر این عملیه به تشکیل جنین منجر نشود؛ آمادگی‌ها و تغییراتی که طی حدود یک ماه در بدن و رحم پدید آمده بود از میان می‌رود و بدن به حالت عادی باز می‌گردد. حیض بخشی از همین عملیه پاک‌سازی و بازگشت به حالت تعادل طبیعی است.
- هنگامی که شوهر زن وفات کند یا طلاق واقع شود؛ بدن زن برای خروج از وضعیت پیشین و بازگشت به حالت طبیعی به زمان کافی نیاز دارد. قرآن این دوره را «عدة» نامیده است.

• در این آیه از سه گروه زنان سخن گفته شده است: ۱- زنانی که از حیض ناامید شده‌اند؛ اما به طور ناگهانی چیزی مشاهده کرده‌اند که آنان را دچار تردید ساخته است؛ برای مثال بر اثر بیماری یا عاملی دیگر خونی دیده‌اند که گمان کرده‌اند حیض باشد. ۲- زنانی که دوره حیض آنان به طور کامل پایان یافته است. ۳- زنانی که باردار هستند. برای دو گروه نخست، عدت سه ماهه تعیین شده؛ و برای زنان باردار، عدت شان تا زمان زایمان است.

از الفاظ، ساختار و ترتیب آیه به روشنی بر می‌آید که هر سه تعبیر (الَّتِي يَتَسَنَّ مِنَ الْمَحِيضِ)، (الَّتِي لَمْ يَحِضْنَ) و (أُولَتْ الْأَحْمَالِ) درباره زنانی است که در چارچوب احکام عدت مورد بحث قرار گرفته‌اند. این که از عبارت (الَّتِي لَمْ يَحِضْنَ) چنین برداشتی شود که مراد دخترانی هستند که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند؛ تفسیری بسیار دور از ظاهر آیه است. مگر قرآن تا این اندازه مبهم است که جواز نکاح دختر خردسال را باید از حکم عدت او استنباط کرد؟ «وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» را به این دلیل نیز می‌توان بر دختران زیر سن و نابالغ إطلاق کرد که آنان دیر یا زود به سن بلوغ خواهند رسید که در آن صورت عدت شان سه حیض می‌باشد نه سه ماه. اساساً حکم عدت بر مبنای حیض قرار داده شده و سه ماه برای زنانی مقرر شده که حیض آنان متوقف گردیده است؛ نه برای کودکانی که اساساً در دایره این احکام قرار نمی‌گیرند و شامل کسانی نمی‌شوند که حیض شان متوقف شده. قرآن می‌فرماید:

وَأُمُطِّلَقْتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... ﴿٢٧﴾ البقرة

و زنان طلاق داده شده باید سه دوره حیض در انتظار بمانند.

از این آیه به وضوح برمی‌آید که مدت اصلی عدت سه حیض است؛ اما برای زنانی که حیض آنان قطع شده است، عدت سه ماهه تعیین شده است. کسانی که می‌گویند این بخش آیه: «وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» درباره دختران نابالغ است و با استناد به آن می‌خواهند جواز ازدواج کودکان را ثابت کنند، باید به این پرسش‌ها پاسخ دهند: ۱- باید آیه‌ای صریح و روشن از قرآن ارائه کنند که نشان دهد ازدواج کودک نابالغ جائز است. ۲- باید توضیح دهند

که معنای «بَلَّغُوا النِّكَاحَ» چیست؟ این دو سخن متعارض و متضاد را چگونه با هم جمع می‌کنند که از یک سو بلوغ را شرط ازدواج می‌دانند و از سوی دیگر ازدواج دختر نابالغ را جائز می‌شمارند؟

قرآن برای صحت ازدواج، «رشد» را نیز به عنوان شرط مطرح کرده است؛ چرا این شرط را نادیده گرفته‌اند؟ در حالی که در سراسر قرآن آیه‌ای یافت نمی‌شود که جواز ازدواج پسر یا دختر نابالغ را اثبات کند؛ چرا گاهی به روایات ضعیف استناد می‌کنند و گاهی آیه‌ای را که به موضوعی دیگر مربوط است؛ با تکلف و برخلاف ظاهر آن برای اثبات مقصود خود تفسیر می‌کنند؟ با این رهنمود الهی چه خواهند کرد که شوهر را به کشاورز و زن را به کشتزار تشبیه کرده و توصیه می‌کند که هدف ازدواج، فرزندآوری و تشکیل خانواده باشد، نه صرفاً ارضاء غریزه جنسی؟ آنجا که می‌فرماید:

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَثُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ...» (۳۳)

بقره

با وجود این فرمان الهی و این رهنمود قرآنی، ازدواج دختر خردسال را چگونه توجیه می‌کنند؟ از میان این سه گزاره تنها یکی می‌تواند پذیرفته شود: ۱- ازدواج دختر خردسال جائز است. ۲- بلوغ شرط صحت ازدواج است. ۳- علاوه بر بلوغ، رشد نیز شرط مهم دیگری برای ازدواج است.

با اطمینان کامل می‌توان گفت که از دیدگاه قرآن، افزون بر بلوغ، رشد نیز شرط صحت ازدواج است. هر کی سخنی غیر از این بگوید، ادعایش با این آیه در تعارض است:

«... حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...»
«... تا زمانی که به مرحله ازدواج برسند؛ سپس اگر در آنان رشد و درایت مشاهده کردید، اموال‌شان را به آنان بسپارید...»

حقیقت این است که رهنمودهای روشن آیه ۴ سوره طلاق؛ درباره عدت این‌ها اند:

- زنانی از شما که از حیض مأیوس شده‌اند، اگر درباره آنان دچار تردید شدید، عدت آنان سه ماه است. در اینجا چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد: ۱- منظور از «وَاللَّائِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ» زنانی هستند

که به سبب کهولت سن از حیض ناامید شده‌اند؛ زیرا حیض زنان گاهی به علت پیری، گاهی در دوران بارداری و گاهی نیز به دلیل بیماری‌های خاص متوقف می‌شود. از این رو، برای چنین زنانی به جای سه حیض، عدت سه‌ماهه تعیین شده است. ۲- درباره عبارت «إِنْ اُرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ»، برخی مفسران گفته‌اند که مقصود، تردید در حکم شرعی است؛ یعنی اگر درباره حکم آنان شک داشتید، بدانید که حکم‌شان سه ماه عدت است. اما تردید در اصل حکم، تعبیری مناسب و قابل قبول به نظر نمی‌رسد. برخی دیگر گفته‌اند که مقصود این است: اگر خونی مشاهده شد و معلوم نبود که ناشی از حیض است یا از بیماری، در این صورت عدت آنان سه ماه خواهد بود. چنین وضعی انسان را به تردید می‌اندازد که آیا این زنان به سنی رسیده‌اند که امکان بارداری و زایمان از میان رفته و حیض آنان به طور دائمی متوقف شده است یا نه. از سیاق و مفهوم آیه به روشنی برمی‌آید که دیدگاه گروه دوم از مفسران دقیق‌تر است؛ زیرا موضوع بحث، دو دسته از زنان است: ۱- زنانی که از حیض مأیوس شده‌اند، اما هنوز درباره دائمی بودن این وضعیت تردید وجود دارد؛ ۲- زنانی که به طور قطعی و یقینی از مرحله حیض عبور کرده‌اند. عدت هر دو گروه سه ماه است.

در این میان، برخی مفسران از عبارت «وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» چنین برداشت کرده‌اند که منظور دخترانی هستند که هنوز به سن حیض و بلوغ نرسیده‌اند؛ بنابراین عدت آنان نیز سه ماه است، همان گونه که عدت زنانی که حیض‌شان دچار اختلال شده و مورد تردید قرار گرفته‌اند سه ماه است. بر اساس همین تفسیر، ازدواج با دخترانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند جایز دانسته شده است.

اما گروهی دیگر از مفسران معتقدند که مقصود آیه، دو نوع از زنان است: نخست، زنانی که به سبب عامل خاصی در عادت ماهانه آنان اختلالی پدید آمده و برایشان تردید ایجاد شده که این اختلال موقتی است یا نشانه توقف دائمی حیض؛ و دوم، زنانی که حیض آنان به طور قطعی و دائمی متوقف شده است. عدت هر دو گروه یکسان و سه ماه است.

در ادامه آیه نیز تصریح شده است که عدت زنان باردار تا زمان وضع حمل است.

همچنین باید به این پرسش پاسخ داد که چرا زنان پس از طلاق موظف شده‌اند سه حیض و پس از وفات شوهر چهار ماه و ده روز انتظار بکشند؟ پاسخ این است:

خداوند متعال به انسان بدنی بسیار حساس، ساختاری خاص و برازنده، و مغزی فعال و هوشمند عطا کرده است؛ به گونه‌ای که اگر هر جسم بیگانه‌ای از هر راهی؛ از دهان، بینی، پوست، گوش، چشم یا دیگر مجاری وارد بدن شود، بدن انسان بی‌درنگ و بدون تأخیر عکس العمل مناسب و ضروری نشان می‌دهد. اگر آن عامل زیان‌آور باشد، به مقابله آن می‌پردازد؛ اگر میکروب، باکتری یا ویروس باشد، در برابر آن می‌ایستد؛ نخست می‌کوشد آن را شناسایی کند، سپس داروی مناسب برای نابودی آن را تشخیص داده و تولید می‌کند.

بدن انسان در حدود شش ماه، همه سلول‌های خود را که شمار آن‌ها به میلیاردها می‌رسد، نوسازی می‌کند؛ سلول‌های جدید را جایگزین سلول‌های فرسوده می‌سازد، نطفه‌های زنده تازه پدید می‌آورد و کارهایی انجام می‌دهد که همه پزشکان جهان، با وجود همه ابزارها و تجهیزات پیشرفته خود، از انجام آن عاجزند. آنان نه می‌توانند یک سلول زنده بسازند و نه یک نطفه زنده را ایجاد کنند. حتی از تولید داروی مؤثر ضد ویروس نیز ناتوان‌اند. مؤثرترین راه حل آنان واکسن است که آن نیز در حقیقت چیزی جز تحریک گلبول‌های سفید بدن انسان برای تولید مواد دفاعی علیه ویروس‌ها نیست، نه ساختن مستقیم دارو در آزمایشگاه.

امروز، در قرن بیست و یکم، هیچ کمپیوتری پیشرفته در جهان نمی‌تواند حتی بخشی از توانایی‌های مغز انسان را به طور کامل انجام دهد.

- اکنون و در قرن بیست و یکم، از دیدگاه علمی روشن شده است که با نخستین رابطه جنسی، در بدن زن تغییرات خاصی رخ می‌دهد و هورمون‌هایی ترشح می‌شود که رحم و سراسر بدن او را برای این پیوند جدید و پذیرش نطفه تازه آماده می‌سازد. این تغییرات و هورمون‌ها به همان زن و شوهر و رابطه میان آن دو مربوط و مختص است.

اگر میان آن دو جدایی رخ دهد، بدن زن برای بازگشت به وضعیت طبیعی پیشین و از میان رفتن آثار آن تغییرات و هورمون‌ها، دست‌کم به

سه دوره حیض نیاز دارد. اگر پیش از سپری شدن این مدت با مرد دیگری رابطه جنسی برقرار کند و در نتیجه، هورمون‌های جدیدی ناشی از آن رابطه تازه در بدن او پدید آید، این امر موجب بر هم خوردن تعادل هورمونی و ایجاد تعارض میان هورمون‌ها می‌شود و می‌تواند برای زن و فرزند او پیامدهای نامطلوبی به همراه داشته باشد.

امروزه در آزمایشگاه‌ها این امکان وجود دارد که بررسی شود آیا زنی که تحت آزمایش قرار گرفته، تنها با یک مرد رابطه جنسی داشته یا با دو نفر و بیشتر. از طریق بررسی هورمون‌های مربوط و تفاوت‌های میان آن‌ها می‌توان به برخی از این واقعیت‌ها پی برد.

بنابراین، بر اساس رهنمودهای اسلامی، عدتی که برای زنان بیوه و زنان مطلقه تعیین شده، تنها برای این نیست که معلوم شود آیا از شوهر پیشین خود در رحم چیزی دارند یا نه؛ بلکه برای آن است که بدن زن به وضعیت طبیعی خود بازگردد و برای ایجاد یک رابطه زناشویی جدید آمادگی لازم را پیدا کند. از همین رو، عدت برای آنان مقرر شده است.

نکاح نابالغان و روایات مربوط به آن

اگر کتاب‌های روایات را با اندکی دقت بررسی کنیم، خیلی زود به این نتیجه می‌رسیم که درباره جواز ازدواج کودکان، هیچ روایتی وجود ندارد که از لحاظ سند و متن شایسته اعتبار و استناد باشد. ممکن نیست که قرآن چیزی بگوید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیزی دیگر. قرآن برای ازدواج، افزون بر بلوغ، رسیدن به رشد را نیز شرط می‌داند؛ آنگاه چگونه ممکن است روایتی برخلاف این آیه روشن بگوید که ازدواج دختر خردسال نیز جایز است؟!

متأسفانه در میان عوام و حتی در میان برخی ملاحی‌هایی که از نظر روش تفکر تفاوت چندانی با عوام ندارند، چنین دیدگاه‌های سست و روایت‌های ضعیف رواج یافته است. مشهورترین این روایت‌ها، روایتی است که در صحیح بخاری آمده و می‌گوید:

۳۸۹۶ - عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ تُوَفِّيَتْ حَدِيحَةُ قَبْلَ مَخْرَجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ فَلَبِثَ سَنَتَيْنِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ وَنَكَحَ

عَائِشَةَ وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ ثُمَّ بَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ

هشام از پدرش روایت می‌کند که گفت: خدیجه سه سال پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه وفات یافت؛ سپس (رسول الله) دو سال یا نزدیک به دو سال به همین حالت ماند؛ آنگاه با عائشه ازدواج کرد؛ در حالی که او شش ساله بود و پس از آن زمانی زندگی زناشویی را با او آغاز کرد که او نه ساله بود.

این روایت از نظر سند غریب است؛ در دو طبقه راویان (صحابه و تابعین) تنها یک يك راوی در هر طبقه دارد؛ یعنی پدر و پسر (عروه و هشام). افزون بر این؛ از هشام این روایت در سال های حول و حوش ۱۴۰ هجری و آن هم در کوفه نقل شده است نه در مدینه؛ یعنی تا آن زمان در مدینه هیچ کسی به شمول امام مالک رحمه الله؛ چنین سخنی از وی نشنیده؛ نه در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم و نه پس از وفات ایشان. هیچ کسی نه گفته که عائشه رضی الله عنها در نه سالگی ازدواج کرده است.

در متن این روایت نیز اشکالات جدی وجود دارد. روایت می‌گوید: «فَلَبِثَ سَنَتَيْنِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ» یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از وفات خدیجه رضی الله عنها تا زمان ازدواج با عائشه رضی الله عنها حدود دو سال بدون همسر باقی ماند.

اما این مطلب با واقعیت تاریخی سازگار نیست؛ زیرا حقیقت آن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم مدت کوتاهی پس از وفات خدیجه رضی الله عنها با سوده رضی الله عنها ازدواج کرد و حدود سه سال تنها با ایشان زندگی نمود. بنابراین، عبارت: «فَلَبِثَ سَنَتَيْنِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ» غلط است و با واقعیت تاریخی مطابقت ندارد. همچنین بخش دیگری از روایت که ادعاء می‌کند عائشه رضی الله عنها هنگام عقد شش ساله بوده، نیز بی‌اساس است؛ زیرا میان وفات خدیجه رضی الله عنها و ازدواج عائشه رضی الله عنها نزدیک به پنج سال فاصله بوده است نه دو یا سه سال.

همین روایت غریب در صحیح بخاری با شماره‌های ۳۸۹۴، ۵۱۵۶ و

۵۱۶۰ نیز تکرار شده است. این روایت غریب است و در دو طبقه راویان تنها یک راوی در هر طبقه دارد. هیچ شاهد دیگری از صحابه یا از قرآن برای آن ذکر نشده است. هیچ کس نام صحابی‌ای را ذکر نکرده که دختر خردسالی را به ازدواج درآورده باشد. تنها به هشام و پدرش عروه این سخن نسبت داده شده که عائشه رضی الله عنها در نه سالگی ازدواج کرده است. متأسفانه همین روایت در میان مسلمانان شهرت یافته است.

برخی برای توجیه این روایت می‌گویند دختران و پسران مناطق گرمسیر زودتر از مناطق سردسیر به بلوغ می‌رسند؛ آنان نیز بلوغ را شرط می‌دانند و معتقدند ممکن است دختری در نه سالگی به سن بلوغ رسیده باشد.

نسبت دادن ازدواج با یک کودک خردسال به رسول الله صلی الله علیه و سلم مسئله‌ای ساده و عادی نیست؛ آن هم در حالی که چنین کاری با عرف و رسم رایج قریش نیز سازگار نبوده است. اگر چنین رویدادی واقعاً رخ داده بود، نه تنها در میان صحابه ده‌ها راوی آن را نقل می‌کردند، بلکه دشمنان اسلام نیز درباره آن کتاب‌های ضخیم و مفصلی در نظم و نثر می‌نوشتند و آن را دستاویزی برای حمله و اعتراض قرار می‌دادند. اما نه روایتی می‌یابیم که نشان دهد قریش در این باره سخنی گفته باشند و نه جز این روایت شگفت‌انگیز، روایت دیگری را می‌یابیم که شایسته توجه و دارای اعتبار باشد. اگر به رویت رهنمودهای روشن قرآن؛ برای اثبات دعوی عادی مالی شهادت دو شاهد شرط است، اگر برای اثبات دعوی اخلاقی شهادت چهار شاهد ضروری است، و اگر مدعی بدون چهار شاهد از نظر قرآن «فاسق» خوانده شده؛ پس چگونه ادعاء انتساب قول و عملی به رسول الله صلی الله علیه و سلم را از سوی يك فرد بپذیریم؛ آن هم در حالی که نه هیچ شاهده‌ای برای اثبات ادعاء خود دارد و نه دلیل و شاهده‌ای از قرآن؟! چرا باید ادعائی را پذیرفت که خلاف رهنمودهای صریح و واضح قرآن است؟!

امام بخاری رحمه الله به سبب برخی روایات غریب و دیدگاه‌های منفرد و مغایر آراء ائمه قبل از خود؛ در نیشابور با مخالفت شدید استادش امام ذهلی رحمه الله روبه‌رو شد؛ به گونه‌ای که ناچار گردید پنهانی نیشابور را ترک کند و به بخارا بازگردد؛ سپس در بخارا و سمرقند نیز با مخالفت‌های سختی مواجه شد تا آنجا که در شکایت به درگاه الله؛ آرزوی مرگ کرد.

این روایت بخاری از نظر محققین؛ نه از لحاظ روایت صحیح است و نه از لحاظ درایت؛ بلکه دارای اشکالات اساسی زیر است:

۱. تعارض با قرآن؛ این روایت با رهنمود روشن قرآن ناسازگار است؛ زیرا قرآن برای نکاح صرف بلوغ را شرط نمی‌داند؛ بلکه «رشد» را نیز شرط اساسی می‌شمارد؛ در حالی که این روایت ازدواج دختر شش‌ساله را جائز معرفی می‌کند و به تبع آن؛ ازدواج دختران کم‌سن‌تر را نیز مجاز می‌شمارد. بر پایه چنین روایاتی، برخی افراد ناآگاه حتی نوه چندماهه خود را نیز به عقد پسری دیگر درمی‌آورند.

۲. مخالفت با فطرت انسانی؛ این روایت با فطرت انسان ناسازگار است. پروردگار جهانیان غریزه جنسی را برای بقاء نسل در وجود مخلوقات قرار داده است. این توانایی از آغاز تولد به آنان داده می‌شود، بلکه سال‌ها بعد و هنگام رسیدن به بلوغ و جوانی فعال می‌شود. در حیوانات و پرندگان نیز جفت‌گیری پس از بلوغ و برای تولید نسل انجام می‌شود. پیش از آن؛ هیچ نیازی به ارتباط جنسی احساس نمی‌کنند؛ پرندگان هنگامی که جوجه‌های شان بزرگ می‌شوند و توان پرواز و احساس استقلال پیدا می‌کنند؛ آنان را از آشیانه بیرون می‌رانند؛ سپس دو پرنده جوان با یکدیگر جفت می‌شوند، آشیانه‌ای مستقل می‌سازند و به تولید و پرورش نسل می‌پردازند.

۳. تعارض با روایات دیگر؛ این روایت با بسیاری از روایات دیگر در تعارض است؛ روایاتی که بیان می‌کنند عائشه رضی الله عنها هنگام هجرت حدود هفده سال و هنگام ازدواج نزدیک به نوزده سال عمر داشت.

متأسفانه در صحیح بخاری درباره ازدواج عائشه رضی الله عنها روایات متناقضی نقل شده است. یک روایت می‌گوید رسول الله صلی الله علیه وسلم سه سال پس از وفات خدیجه رضی الله عنها با عائشه ازدواج کرد؛ اما در روایتی دیگر آمده است که این ازدواج در سال دوم هجری و پس از جنگ بدر صورت گرفت؛ یعنی حدود پنج سال پس از وفات خدیجه رضی الله عنها.

۴- این روایت از نظر سند، غریب است. در طبقه نخست و دوم سند آن تنها یک نفر در هر طبقه دیده می‌شود؛ یعنی پدر و پسر؛ هشام و عروه. از هشام نیز در دوران کهنسالی او، نزدیک به ۱۳۰ سال پس از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه و سلم و آن هم در کوفه نقل شده است. پیش از آن و در مدینه، هیچ‌کسی از او این روایت را نشنیده بود؛ حتی شاگرد برجسته هشام، امام مالک رحمه‌الله، نیز آن را نشنیده بود و به همین سبب آن را در کتاب مشهور خود، «موطأ»، نقل نکرده است.

از همین جا این احتمال متصور است که در پیدایش و انتشار این روایت اختلافاتی نقش داشته که به شهادت علی رضی‌الله‌عنه انجامید، به گونه‌ای که برای کاستن از جایگاه و شخصیت عایشه رضی‌الله‌عنها چنین روایتی ساخته و منتشر گردیده؛ کوفه نیز تنها محل انتشار آن بود؛ زیرا در آنجا مخالفان عایشه رضی‌الله‌عنها کم نبودند.

اگر واقعاً این روایت نزد هشام وجود داشت و او آن را نقل کرده بود، باید در مدینه نیز کسانی آن را از او می‌شنیدند؛ و امام مالک نیز از آن آگاه می‌شد. در حالی که این روایت نزدیک به یک قرن و نیم بعد ظاهر می‌شود و آن هم در کوفه که مرکز فتنه‌ها و کشمکش‌های سیاسی بود؟!

۵- هرچند هشام شخصیتی بزرگ و راوی‌ای معتبر به شمار می‌رود، اما علمای رجال درباره او گفته‌اند که در سال‌های پایانی عمرش حافظه‌اش دچار ضعف شده بود و گاه مطالب را با یکدیگر درهم می‌آمیخت. این وضعیت در زمانی بود که او در کوفه اقامت داشت.

۶- در مسائل مهم؛ خصوصاً در احکام شرعی و موضوعات حلال و حرام؛ نمی‌توان به چنین روایتی غریب استناد کرد؛ روایتی که نه تنها در قرآن شاهد و مؤیدی برای آن یافت نمی‌شود؛ بلکه ظاهر آن با مفاد قرآن ناسازگار و متعارض است و راوی اصلی آن نیز به ضعف حافظه در اواخر عمر متهم شده است.

۷- اسلام برای انعقاد ازدواج و صحت نکاح؛ ایجاب و قبول را شرط قرار داده است و این شرط؛ بلوغ و رشد را اقتضاء می‌کند. پیش از بلوغ؛ حتی ایمان نیز منشأ اعتبار و مسئولیت کامل شرعی نیست؛ تا آنجا که فرزندان کافران و مشرکان؛ در صورت مرگ پیش از بلوغ؛ اهل بهشت شمرده می‌شوند. اگر ایمان و کفر آنان در آن سن معیار اعتبار و مسئولیت نباشد؛ چگونه می‌توان عقد ازدواجی را که نوعی پیمان و قرارداد حقوقی است؛ از آنان معتبر دانست؟!

به این پرسش مهم نیز باید پاسخی دقیق و مطابق با بیان قرآن داد که آیا به پسر جوان و دختر بالغ، اختیار تصمیم‌گیری درباره خود و ازدواج‌شان داده شده است یا نه؟ اگر داده شده، چه زمانی می‌توانند از این اختیار استفاده کنند؛ پیش از بلوغ یا پس از آن؟ آیا بلوغ شرط است یا رشد؟ از آیه ۶ سوره نساء به روشنی معلوم می‌شود که برای نکاح، تنها بلوغ کافی نیست؛ بلکه رشد نیز شرط است. اگر رهنمود قرآن درباره سپردن مال یتیم به او چنین باشد و آن را مشروط به رشد یتیم کند، پس رهنمود و خواست الله متعال درباره ازدواج چه خواهد بود و به چه چیزی رضایت خواهد داد؟ یقیناً مسئله ازدواج از این بسیار مهم‌تر و ارزشمندتر است که مال آنان در چه سن و زمانی به آنان سپرده شود.

هیچ شکی نیست که شرط نخست نکاح، بلوغ است؛ و شرط دوم آن رشد. از این آیه به صورت روشن و قاطع همین معنا فهمیده می‌شود؛ زیرا رسیدن به مرحله نکاح را با رشد پیوند داده است؛ آنجا که می‌فرماید:

... حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ

... تا آنگاه که به مرحله نکاح برسند؛ پس اگر در آن هنگام در آنان هوشمندی و رشد احساس کردید، اموال‌شان را به آنان بسپارید...

قرآن به ما می‌گوید که هدف نکاح؛ استمرار نسل و داشتن فرزند است؛ نه صرفاً ارضاء غریزه جنسی. بنابراین؛ مباشرت جنسی با دختر بچه‌ای که به بلوغ نرسیده است؛ کاری مخالف دین و فطرت است.

رهنمودهای اسلام درباره نکاح؛ در بخش‌های مهم خود چنین است:

- نکاح باید پس از بلوغ انجام شود؛ با موافقت هر دو طرف؛ و در زمانی که هر دو به مرحله رشد رسیده باشند و توان تصمیم درست و انتخاب صحیح را داشته باشند.
- زن و مرد باید کفو و هم‌سطح یکدیگر باشند و وضعیت اجتماعی آنان به هم نزدیک باشد.
- هدف نکاح باید تشکیل خانواده و پرورش فرزند باشد؛ نه ارضاء غریزه جنسی و نه رابطه‌ای موقت.
- توافق دو طرف؛ شرط اصلی نکاح است؛ و توافق خانواده‌ها نیز امری

مفید و پسندیده شمرده شده است.

- مهر مناسب تعیین شود؛ به اندازه‌ای که آینده زن را تضمین کند و زن به آن راضی باشد. این مهر کاملاً حق دختر است و مقدار آن نیز به رضایت او وابسته است.

- دست‌کم دو مرد، یا یک مرد و دو زن، به عنوان شاهد حضور داشته باشند.

- نکاح باید آشکار باشد و پنهان نماند.

- همان‌گونه که می‌بینید؛ قرآن برای نکاح مرحله خاصی تعیین کرده است. این مرحله معین فقط بلوغ جنسی نیست؛ بلکه از رهنمود آیه با وضوح کامل دانسته می‌شود که در کنار بلوغ؛ رشد و پختگی عقل نیز باید در نظر گرفته شود.

متأسفانه برخی از عبارت «بَلَّغُوا النِّكَاحَ» چنین برداشت کرده‌اند که گویا معنای «بلغوا» در اینجا همان رسیدن به جوانی و بلوغ جنسی است؛ زیرا ما در زبان خود برای جوانی از اصطلاح بلوغ استفاده می‌کنیم. در حالی که معنای ساده و اصلی بلوغ، «رسیدن» است.

باید توجه داشت که قرآن رسیدن به بلوغ جنسی را این گونه یاد می‌کند: وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ: و هنگامی که کودکان شما به حلم؛ یعنی جوانی و بلوغ جنسی برسند. و کسانی را که هنوز بالغ نشده‌اند؛ با این تعبیر یاد می‌کند: وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ: و آنانکه هنوز به حلم؛ یعنی جوانی نرسیده‌اند.

از اینجا معلوم می‌شود که رسیدن به حد نکاح و ازدواج؛ با سنی که کودک در آن به بلوغ جنسی می‌رسد تفاوت دارد. برای نکاح؛ افزون بر بلوغ و جوانی؛ رشد و توانایی تشکیل و اداره خانواده نیز ضروری دانسته شده است.

در پرتو این رهنمودهای قرآنی؛ به آسانی می‌توان درباره صحت یا عدم صحت روایات و آرای داور کرد که درباره سن دو طرف نکاح نقل شده‌اند. یکی از این روایات همان روایتی است که در بخاری آمده و می‌گوید عقد عائشه رضی الله عنها در شش‌سالگی و ازدواج او در نه‌سالگی انجام شده است. دشمنان اسلام همین روایت را وسیله تبلیغات گسترده ساخته‌اند

و آن را عملی ضد حقوق بشر و تجاوزی جدی به حقوق کودکان می‌شمارند. بیاید ببینیم حقیقت چیست، آیا این روایات قابل اعتبارند یا نه؛ و نکاح عائشه رضی الله عنها در چندسالگی انجام شده است؟

درباره سن عائشه رضی الله عنها در کتاب‌های سیرت، تاریخ، تفسیر و حدیث، تناقض‌ها و تعارض‌های گسترده‌ای دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که سن عقد او از ۶ تا ۱۶ سالگی، و سن ازدواج او از ۹ تا ۱۹ سالگی ذکر شده است. از میان روایاتی که در این باره نقل شده است؛ ۱۴ روایت آن از هشام بن عروه است. شگفت‌آورتر این که این قضیه مهم را هیچ‌یک از صحابه بزرگ در تاریخ و سیرت روایت نکرده‌اند. رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز هرگز نفرموده‌اند که عائشه را در نه‌سالگی به ازدواج گرفته‌اند! در قرآن نیز در این ارتباط نه به صورت صریح و نه به صورت ضمنی چیزی می‌یابیم. اگر روایاتی را که می‌گویند عائشه رضی الله عنها هنگام عقد شش ساله و هنگام ازدواج نه ساله بوده بررسی کنیم؛ خواهیم دید که نه از نظر روایی معتبرند و نه از نظر عقلی و در میزان درایت. بزرگ‌ترین مشکل آن‌ها این است که با رهنمود روشن قرآن تعارضی جدی و عمیق دارند. قرآن برای نکاح و نیز برای تصرف در مال؛ افزون بر بلوغ؛ رشد و درایت را نیز ضروری می‌داند و می‌فرماید: «و یتیمان را تا زمانی بیازمایید که به مرحله ازدواج برسند؛ پس اگر در آنان رشد و خردمندی یافتید؛ اموال‌شان را به آنان بسپارید.»

از این آیه و رهنمود قرآنی به روشنی معلوم می‌شود که برای سپردن مال به یتیم، تنها بلوغ شرط نیست؛ بلکه رشد و پختگی عقلی نیز شرط است. اهمیت و حساسیت ازدواج بسیار بیش از مال است و به رشد و پختگی عقلی بیشتری نیاز دارد. هر دو طرف باید توانایی تشکیل خانواده‌ای موفق و شایستگی تربیت درست فرزندان را داشته باشند. معلوم نیست چگونه کسی جرأت می‌کند کاری را به رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت دهد که با این آیه روشن قرآن در تعارض باشد.

اسماء بنت ابوبکر؛ خواهر عائشه رضی الله عنهما؛ هنگام هجرت به مدینه ۲۷ ساله و عائشه ۱۷ ساله بود و ازدواج عائشه پس از غزوه بدر در سال دوم هجری و در سن ۱۹ سالگی صورت گرفته است.

این مطالب در منابع زیر آمده است:

«حلیة الأولیاء» (۵۶/۲)، «معجم الصحابة» اثر ابونعیم اصفهانی، «الاستیعاب» اثر ابن عبدالبر (۱۷۸۳/۴)، «تاریخ دمشق» اثر ابن عساکر (۸/۶۹)، «أسد الغابة» اثر ابن اثیر (۱۲/۷)، «الإصابة» اثر ابن حجر (۴۸۷/۷) و «تهذیب الکمال اثر حافظ جمال الدین ابوالحجاج» (۱۲۵/۳۵).

در روایات بخاری درباره ازدواج عائشه رضی الله عنها تناقض وجود دارد؛ در یکی آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم سه سال پس از وفات خدیجه رضی الله عنها با عائشه عقد کرد؛ در روایت دیگری آمده است که خدیجه رضی الله عنها سه سال پیش از هجرت وفات یافت و رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک به دو سال دیگر نیز صبر کرد و سپس با عائشه عقد نمود. میان این دو روایت اختلافی به اندازه دو سال وجود دارد. در میان این روایات متعارض، کدام یک صحیح است؟

روایات، دیدگاه‌ها و آثاری که نشان می‌دهد عائشه رضی الله عنها در حدود ۱۹ سالگی ازدواج کرده است، از این قرارند:

۱- خواهر بزرگ‌تر او اسماء، ده سال از وی بزرگ‌تر بود. هنگامی که همراه خانواده به مدینه هجرت کردند، ۲۷ سال داشت. نزدیک به صد سال عمر کرد و در سال ۷۳ هجری وفات یافت. همین امر نشان می‌دهد که در سال هجرت ۲۷ ساله بوده است؛ زیرا: $۷۳ + ۲۷ = ۱۰۰$ بنابراین عائشه در آن زمان ۱۷ ساله بوده و در سال دوم هجری، پس از غزوه بدر، در ۱۹ سالگی ازدواج کرده است. ابن حجر عسقلانی از ابونعیم اصفهانی چنین نقل کرده است:

...أَنَّ أُمَّيْ تُعَيْمِ الْأَصْبَهَانِيَّ قَالَ بَانَ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ وَلِدَتْ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسِتِّينَ وَعِشْرِينَ سَنَةً.

...یعنی: «ابونعیم اصفهانی گفته است که اسماء دختر ابوبکر، ۲۷ سال پیش از هجرت متولد شده است.»

۲- روایات می‌گویند: پس از خدیجه رضی الله عنها، نخستین زنی که ایمان آورد، ام‌الفضل همسر عباس رضی الله عنه بود؛ سپس دو دختر ابوبکر رضی الله عنه، یعنی اسماء و عائشه، ایمان آوردند. معنای این سخن آن است که

عائشه رضی الله عنها پیش از بعثت متولد شده بود و هنگام ایمان آوردن، سنش چنان بوده که از نظر عقل و فهم، شایستگی ایمان آوردن را داشت. ۳- از عائشه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم تقریباً هر روز؛ صبح یا شام به خانه آنان می‌آمد؛ و این در زمانی بود که هنوز رسالت خود را آشکار نکرده بود؛ یعنی در چهار سال نخست بعثت. بنابراین عائشه در آن زمان به اندازه‌ای سن داشته که این رخدادها را به خاطر بسپارد و نقل کند. این روایات کاملاً با آن روایت ناسازگار است که می‌گوید: در آن زمان عائشه هنوز متولد نشده بود.

۴- پس از وفات خدیجه رضی الله عنها و دو سال پیش از هجرت؛ در حالی که از چهار دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم دو دختر کوچک‌تر؛ یعنی ام‌کلثوم و فاطمه رضی الله عنهما؛ هنوز در خانه بودند و دو دختر دیگر ازدواج کرده بودند؛ ایشان برای اداره خانه و سرپرستی دختران به ازدواج نیاز داشتند. خوله بنت حکیم بارها ازدواج را به ایشان پیشنهاد می‌کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم از او پرسیدند: «با چه کسی؟» او گفت: «اگر دختر جوان می‌خواهی، عائشه؛ و اگر زن بیوه می‌خواهی، سوده بنت زمعه.» رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «درباره من با هر دو صحبت کن.» مقصود این بود که اگر یکی نپذیرفت، با دیگری مطرح کند. خوله ابتدا نزد ام‌رومان بنت عامر؛ مادر عائشه رفت و موضوع را مطرح کرد. او گفت: «صبر کن تا ابوبکر بیاید؛ زیرا مطعم بن عدی برای پسرش جبیر از عائشه خواستگاری کرده است.» ابوبکر رضی الله عنه درخواست او را نپذیرفت؛ زیرا بیم داشت دخترش را به دین باطل خود بازگرداند.

ابوبکر رضی الله عنه به خوله گفت: «به محمد صلی الله علیه و سلم بگو بیاید.» رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خواستگاری آمدند و توافق حاصل شد؛ اما مراسم ازدواج سه سال بعد انجام یافت. از این ماجرا به روشنی معلوم می‌شود که عائشه رضی الله عنها پیش از آن به سن جوانی رسیده بود و مطعم بن عدی او را برای پسرش خواستگاری کرده بود.

عرف عمومی قریش این بود که دختران خود را پیش از رسیدن به سن جوانی به نکاح نمی‌دادند. آنان این را ننگ می‌دانستند که دختر خردسال خود را به نکاح بدهند و از خانه روانه کنند. از این‌رو می‌بینیم که درباره عقد و

ازدواج عائشه رضی الله عنها هیچ یک از قریشیان؛ نه دوست و نه دشمن؛ هیچ اعتراض و انتقادی نکرده اند. این نشان می دهد که این ازدواج در سن پختگی و مطابق با عرف رایج قریش انجام شده است.

همچنین باید توجه داشت که خوله این ازدواج را به رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشنهاد می کرد تا کسی از دختران خردسال ایشان نگهداری کند؛ پس چگونه می توان پذیرفت که همان خوله برای رسول الله صلی الله علیه و سلم دختر خردسال دیگری را انتخاب و پیشنهاد کرده باشد؟

از متن روایت برمی آید که خوله با سوده بنت زمعه نیز گفتگو نموده و او موافقت خود را اعلام کرده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم با سوده ازدواج کرد؛ زیرا او زنی بیوه و باتجربه بود و می توانست از دختران وی نگهداری و مراقبت کند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم سه سال کامل تنها با سوده رضی الله عنها زندگی کرد؛ در این مدت همسری دیگر اختیار نکرد؛ یعنی که وی تا حدود پنجاه و پنج سالگی؛ بیست و پنج سال را تنها با خدیجه رضی الله عنها و سه سال را تنها با سوده رضی الله عنها سپری کرد؛ سپس در هشت سال پایانی عمر مبارک خود بیش از یک همسر داشت. در میان همسران ایشان؛ تنها عائشه رضی الله عنها دوشیزه بود؛ سایر همسران همگی بیوه بودند و برخی از آنان سن بالایی داشتند و دارای فرزندان بودند. این واقعیت نشان می دهد که فلسفه و هدف تعدد زوجات رسول الله صلی الله علیه و سلم، مصالح و حکمت های اجتماعی بوده است، نه انگیزه های جنسی. ازدواج با ام سلمه رضی الله عنها نمونه ای روشن این حقیقت است. ام سلمه رضی الله عنها شش فرزند داشت، شوهرش در جنگ احد زخمی شد و در یکی از نبردهای بعدی، زخم کهنه او دوباره سر باز کرد و در نتیجه از دنیا رفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم از مرگ او چنان اندوهگین شد که اشک از چشمانش جاری گردید.

بیش از چهار ماه پس از وفات او؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم کسی را برای خواستگاری نزد ام سلمه فرستاد. او در پاسخ عذر آورد و گفت: «من زنی سالخورده هستم، فرزندان زیادی دارم و نمی خواهم موجب زحمت شما شوم.» اما رسول الله صلی الله علیه و سلم که می خواست از طریق این

ازدواج؛ نمونه‌ای فراموش‌نشده‌ی از وفاداری به برادران دینی و سرپرستی بیوه‌زنان و یتیمان را به مسلمانان ارائه کند؛ ام سلمه را قانع ساخت و این ازدواج انجام شد. اساساً فلسفه تعدد زوجات در اسلام نیز همین است؛ یعنی ارائه راه‌حلی عادلانه و انسانی برای مشکلات یتیمان و زنان بیوه؛ نه ارضاء تمایلات جنسی. متأسفانه برخی از همین مجوزی که برای تحقق عدالت مقرر شده؛ چنان استفاده‌هایی کرده‌اند که اسلام را در معرض پرسش‌های دشوار قرار داده‌اند. هنگامی که مخالفان می‌بینند وزیران، والیان، فرماندهان، شیخان، مفتیان، امامان، قاقاچیان، غاصبان زمین‌ها و معادن و دیگر صاحبان قدرت و ثروت؛ چهار چهار همسر اختیار می‌کنند، برای هر یک خانه‌ای جداگانه می‌سازند، در مراسم باشکوه ازدواج و مهمانی‌ها مصارف گزاف و آمیخته با اسراف و تبذیر می‌کنند، در مراسم عروسی از موثرهای زرهی دولتی و حتی هلیکوپتر استفاده می‌نمایند؛ اما در همان حال؛ زنان بیوه هنوز از دستیابی به میراث و مهریه خود محروم‌اند و از انتخاب همسر دلخواه‌شان بازداشته می‌شوند؛ و در حالی که هفتاد تا هشتاد درصد مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند و با مشکلات شدید اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌نمایند؛ دشمنان همه این وضعیت را به اسلام نسبت می‌دهند.

آنان می‌کوشند از این طریق با مشکلی مقابله کنند که از بیداری امت اسلامی و گسترش سریع نهضت اسلامی برایشان پدید آمده است. شکست و فروپاشی اتحاد شوروی به دست مجاهدین، و پس از آن شکست ناتو به رهبری آمریکا، نسل جوان امت اسلامی و حتی بسیاری از جوانان جهان را به اسلام متمایل ساخته است. کم‌هزینه‌ترین و آسان‌ترین راه برای جلوگیری از این گرایش آن است که گروهی به نام اسلام بر سر قدرت آورده شوند که عملکرد آنان موجب بدنام شدن اسلام و تنفر نسل جوان و حقجو گردد.

انگیزه و عوامل اتهام‌ها و تبلیغات علیه عائشه رضی الله عنها

در حقیقت، شخصیت برجسته عائشه رضی الله عنها و نقش درخشان و بی‌مانند او در امور دعوت اسلامی، سبب شده است که دشمنان داخلی و خارجی تا امروز علیه او تبلیغات مسموم کننده و دروغین انجام دهند.

بیش از ۲۲۱۰ حدیث از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که از میان آن‌ها ۳۱۶ حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. شمار احادیث اصلی صحیح بخاری نیز حدود ۲۲۲۵ حدیث است.

سهم عائشه رضی الله عنها در انتقال و نشر احکام دینی و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان عظیم بوده است که حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک می‌نویسد: «إِنَّ رُبْعَ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ نُقِلَتْ عَنِ السَّيِّدَةِ عَائِشَةَ»: «یک چهارم احکام شریعت از عائشه نقل شده است.»

بزرگان صحابه در مسائل دشوار و پیچیده به او مراجعه می‌کردند. ابو موسی اشعری می‌گوید: «مَا أَشْكَلَ عَلَيْنَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَ قُطٍّ فَسَأَلْنَا عَائِشَةَ إِلَّا وَجَدْنَا عِنْدَهَا مِنْهُ عِلْمًا»: «فهم هیچ حدیثی برای ما اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دشوار و مبهم نشد؛ مگر اینکه از عائشه درباره آن پرسیدیم و نزد او دانشی درباره آن یافتیم.» او از لحاظ فصاحت و بلاغت نیز جایگاهی ممتاز داشت. احنف بن قیس می‌گوید: «سَمِعْتُ خُطْبَةَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، وَعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَعُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَالْخُلَفَاءَ هَلُمَّ جَرًّا إِلَى يَوْمِي هَذَا، فَمَا سَمِعْتُ الْكَلَامَ مِنْ فَمٍ مَخْلُوقٍ أَفْخَمَ وَلَا أَحْسَنَ مِنْ فِي عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا»: «سخنان ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و خلفای پس از آنان را تا امروز شنیده‌ام؛ اما از زبان هیچ انسانی سخنی باشکوه‌تر و زیباتر از سخن عائشه رضی الله عنها نشنیده‌ام.»

احنف بن قیس خود از بزرگ‌ترین تابعیان و از شخصیت‌های مشهور در فهم، درایت و خردمندی بود؛ تا آنجا که در روزگار خویش نمونه‌ای کم‌نظیر به شمار می‌رفت. باید توجه داشت که فصاحت و بلاغت نعمتی الهی است که الله متعال آن را همراه با علم، درایت، فراست، اخلاص و صداقت به بندگان برگزیده خود عطا می‌کند.

انگیزه و منشأ دشمنی با عائشه رضی الله عنها، اتهام‌ها به او و تبلیغات ناروا علیه وی؛ با جایگاه بلند و منزلت عظیم او پیوند داشته است. دشمنان؛ چه داخلی و چه خارجی؛ می‌دانستند که اگر بتوانند این ستون استوار و این شخصیت بلندمرتبه را تخریب کنند؛ به گمان خود قلعه اسلام را نیز ویران

خواهند ساخت.

دعاء می‌کنیم که الله متعال روزی را فرا رساند که امت اسلامی کتابی واحد و مورد اتفاق در زمینه روایات در اختیار داشته باشد؛ کتابی که همه روایات آن، هم از لحاظ محتوا و متن و هم از لحاظ اسناد، صحیح و موافق با رهنمودهای قرآن باشد؛ همان‌گونه که امروز یک مصحف واحد در اختیار داریم و در هیچ لفظی از آن اختلاف نداریم.

اما این امر تنها زمانی ممکن خواهد شد که رهبری امت در دست زمامداری مؤمن، متعهد به اسلام، آگاه به دین، صادق و مخلص چون عثمان رضي الله عنه باشد. به یقین می‌توان گفت که امت به رهبری مانند عثمان رضي الله عنه نیاز دارد؛ کسی که در زمینه تنظیم و تنقیح دقیق حدیث همان کاری را انجام دهد که وی درباره مصحف انجام داد. به امید فرا رسیدن آن روز.

در جواب پرسش‌ها و تشویش‌های یکی از خوانندگان این رساله

یکی از برادران محترم در ارتباط با این نوشته؛ درباره نکاح دختر خردسال، برخی ملاحظات، تشویش‌ها و پرسش‌هایی داشت و از من خواسته بود به آن‌ها پاسخ دهم. خواستم این پرسش‌ها و پاسخ‌ها را با خوانندگان عزیز نیز در میان بگذارم؛ ایشان نوشته بود:

۱- بسیاری از علماء؛ روایت مربوط به نکاح عائشه رضي الله عنها را معتبر دانسته‌اند.

۲- هیچ عالم معتبری با جواز نکاح صغیر و صغیره مخالفت نکرده است.

۳- بیشتر مفسران در تفسیر این فقره از آیه چهارم سوره طلاق: (وَالَّتِي لَمْ يَحْضَنْ: و آنان که حیض ندیده‌اند)؛ گفته‌اند که مراد از آن دختران نابالغ است.

۴- به جز ابو بکر اصم معتزلی و برخی معتزله معاصر؛ هیچ مفسری در تفسیر این آیه سوره النساء؛ نگفته که مراد از «بَلَّغُوا النِّكَاحَ» رسیدن به بلوغ و جوانی است:

وَأَبْتَلُوا الَّتِي تَلَمَّحَ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ

أَمْوَالَهُمْ ۖ النساء

و یتیمان را تا آنگاه بیازمایید که به مرحله نکاح برسند؛ پس اگر در آنان رشد و شایستگی دیدید؛ اموالشان را به آنان بسپارید.

در پاسخ این دوست گرامی و کسانی دیگر که چنین دغدغه‌ها و ملاحظات را دارند؛ چند نکته را عرض می‌کنم:

۱- شما خود اعتراف می‌کنید که مفسران و علمای وجود دارند که نکاح دختر خردسال را جائز می‌دانند؛ اما رأی آنان را تنها به این دلیل نمی‌پذیرید و معتبر نمی‌شمارید که آنان را «معتزله» می‌نامید! در حالی که این نام را دیگران برای تحقیر و تخطئه بر آنان نهاده‌اند؛ همان گونه که امروز اهل حدیث خود را «سلفی» می‌نامند، اما مخالفانشان آنان را «وهابی» می‌خوانند.

همچنین باید توجه داشت که قرآن مؤمنان را چنین می‌ستاید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ
۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ الزمر

و آنان که از طاغوت برای آن دوری گزیدند که آن را نپرستند و به سوی الله بازگشتند؛ برای آنان بشارت است؛ پس بندگانم را بشارت ده؛ به آنان که به سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ همین‌ها کسانی اند که الله هدایت‌شان کرده و همین‌ها خردمند اند

در این آیات مبارکه؛ چند خصوصیت و امتیاز مؤمنانی بیان شده که از سوی الله تعالی به آنان بشارت داده شده است:

- از سر فرود آوردن در برابر طاغوت پرهیز می‌کنند؛ طاغوت در منطق قرآن هر آن کسی است که در پرستش یا اطاعت، همتا و رقیب الله قرار داده شود و سلطه و حاکمیت او پذیرفته شود؛ خواه نفس سرکش باشد، خواه شیطان، بت یا هر حاکمی که انسان در برابر او تسلیم شود.
- همواره و در همه امور زندگی به سوی الله تعالی باز می‌گردند.
- سخنان را می‌شنوند و از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند.

• آنان هدایت یافته و خردمند حقیقی‌اند

چنان‌که می‌بینید؛ قرآن کسی را هدایت یافته و خردمند می‌شمارد که در کنار سایر خصوصیات و امتیازات؛ سخن دیگران را با سعه صدر می‌شنود و بهترین و صحیح‌ترین رأی را انتخاب می‌کند. حقیقت آن است که شنیدن دیدگاه‌های مختلف و گزینش صحیح‌ترین آن‌ها؛ کار انسان‌های مؤمن و خردمند است؛ افراد کم‌دانش و کم‌خرد نه حوصله شنیدن رأی مخالف را دارند و نه توان تشخیص و پیروی از رأی برتر را. حقیقت زمانی بهتر آشکار می‌شود که در کنار ضد و معارض خود قرار گیرد. اهل حق از مناقشه و نقد نمی‌هراسند؛ بلکه آن را ضروری می‌دانند و با گشاده‌رویی به آن گوش می‌سپارند. این از خصلت‌های اهل باطل است که در تاریکی و دور از نقد احساس آرامش می‌کند و توان و جرأت رویارویی با اندیشه مخالف را ندارد. حقیقت؛ گم‌شده مؤمن است؛ مؤمن همه سخنان را می‌شنود، سپس حق را از میان آن‌ها برمی‌گزیند و از آنچه حق و برتر است پیروی می‌کند.

ابن حزم از جمله علماء و مفسرانی است که می‌گوید: غیر از پدر؛ هیچ ولی و سرپرستی حق ندارد دختر خردسال را به نکاح کسی درآورد؛ از همین رو او نکاح یتیمه را پیش از بلوغ نمی‌پذیرد. یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او وفات کرده باشد. چرا ابن حزم درباره یتیمه چنین نظری داده است؟ زیرا نه او و نه دیگران هیچ نص صریحی نیافته‌اند که جواز نکاح دختر نابالغ را ثابت کند. اگر کسی آیه‌ای صریح از قرآن سراغ دارد که جواز نکاح صغیره از آن فهمیده شود، یا دست‌کم به صورت اشاره و دلالت ضمنی بر آن دلالت داشته باشد، لطفاً آن را ارائه کند. در غیر این صورت؛ در نبود نصی روشن و صریح؛ چگونه می‌توان چنین نکاحی را جائز دانست؟ قرآن می‌فرماید:

وَأَبْتَلُوا أَلَّتِیْمَی حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُّشْدًا فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ... النساء

این آیه آن‌قدر صریح است که جای برای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد؛ در آن برای بلوغ حد و معیاری تعیین شده است؛ اما این حد صرفاً رسیدن به بلوغ جنسی نیست. آیه نفرموده است: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ»، بلکه تعبیر

«بَلَّغُوا النِّكَاحَ» را به کار برده که هم بلوغ جسمی و جنسی و هم رشد ذهنی و عقلی را در بر می‌گیرد.

۲- آیا ما موظفیم هر تفسیری را که مفسران ارائه کرده‌اند بپذیریم؛ هرچند با واقعیت سازگار نباشد؟ شما يك مفسر را نشان دهید که آیه‌ای را درست تفسیر کرده باشد و ما آن را نپذیرفته باشیم.

در مورد فقره: (وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ)؛ باید گفت که تقریباً همه مفسران گفته‌اند که مراد یا زنانی هستند که حیض شان متوقف شده است، یا کسانی که هنوز به بلوغ نرسیده و حیض ندیده‌اند. برخی رأی دوم را ترجیح داده‌اند؛ اما هیچ دلیلی روشن برای آن ارائه نکرده‌اند.

در حقیقت؛ این آیه درباره سه گروه از زنان سخن می‌گوید: آنان که یا حیض‌شان متوقف شده اما توقف آن مشکوک است، یا به گونه قطعی و دائمی قطع شده است. از همین رو عدت آنان سه ماه تعیین شده، در حالی که اصل در عدت؛ سه حیض است؛ نه سه ماه. فقره «وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» نمی‌تواند درباره دختران نابالغ باشد؛ زیرا آنان دیر یا زود به سن حیض خواهند رسید. اگر فرض کنیم دختری در میانه عدت به بلوغ برسد و نخستین حیض خود را ببیند، آیا باید سه حیض انتظار بکشد یا سه ماه؟ طبق همین آیه باید سه ماه را کامل کند؛ اما در آن صورت با آیه‌ای که عدت را سه حیض قرار داده چه خواهیم کرد؟

چرا بخشی از قرآن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنید که با بخشی دیگر تعارض و مغایرت دارد و با واقعیت سازگار نیست؟ و چرا از این فقره جواز نکاح دختر خردسال را استنباط می‌کنید؟ موضوع عدت چه ارتباطی با جواز نکاح دارد؟ برای اثبات چنین حکمی به نصی صریح نیاز داریم؛ در حالی که در سراسر قرآن نه تنها چنین نصی وجود ندارد؛ بلکه قرآن برای صحت نکاح؛ بلوغ جسمی و رشد ذهنی را شرط لازم می‌داند.

۳- اما نپذیرفتن روایت مربوط به سن عائشه رضی الله عنها نه تنها گناه نیست، بلکه می‌تواند کاری پسندیده باشد؛ بسیاری از محققان و محدثان بر این باورند که روایات غریب در مسائل احکام و حلال و حرام؛ مدار اعتبار نیستند؛ مخصوصاً اگر هیچ شاهی برای آن در قرآن نیابیم.

این روایت نه تنها غریب است؛ بلکه راوی اصلی آن يك نفر؛ یعنی عروه

است که در سال ۲۳ هجری و ۲۶ سال پس از وفات خدیجه رضی الله عنها؛ و ۲۱ سال پس از نکاح عائشه رضی الله عنها؛ در مدینه متولد شده است؛ تابعی است و در روایت نیز تصریح نشده که این خبر را از چه کسی شنیده است. او نه هنگام وفات خدیجه رضی الله عنها حضور داشته و نه هنگام ازدواج سوده و عائشه رضی الله عنهما. پس چرا نام راوی اصلی ذکر نشده است؟

چرا فرزندش هشام این روایت را در مدینه برای کسی نقل نکرده است؟ حتی شاگردش امام مالک رحمه الله نیز آن را از او نشنیده است. چه دلیلی وجود دارد که این روایت از هشام در کوفه و در دوران پیری او نقل شده؛ زمانی که هم عمرش زیاد و هم حافظه اش ضعیف شده بود؛ و علماء علم الرجال درباره وی نوشته اند که در اواخر عمرش؛ گاه گاهی در نقل روایات؛ دچار خلط مطالب می شد.

متن روایت نیز اشکالات فراوانی دارد؛ از جمله اینکه در آن آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از وفات خدیجه رضی الله عنها تا دو سال مجرد ماند؛ در حالی که طبق گزارش های تاریخی؛ اندکی پس از وفات خدیجه، سوده رضی الله عنها را به نکاح گرفت؛ زیرا او بیوه بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای سرپرستی دختران خردسال خود به زنی سالخورده و باتجربه نیاز فوری داشت.

آیا واقعاً شگفت آور نیست که درباره موضوعی به این اهمیت و حساسیت؛ یعنی سن عائشه رضی الله عنها هنگام نکاح؛ به چنین روایتی استناد کرد که از لحاظ سند ضعیف است و از لحاظ متن نیز حاوی مطالبی خلاف واقع؟!

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى
و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کرد

حکمتیار